

وضعیت زنان در کشورهای اسلام زده و تحت حاکمیت اسلامی بیدادگری قرن بیست و یک می باشد. به سر کردن بورقه و حجاب بر سر زنان و دختران، قطع کردن سر، سنگسار، شلاق زدن، اذیت و آزار جنسی کودکان تحت نام ازدواج و آپارتاید جنسی تنها جنبه های بسیار چشم گیر و وحشیانه بی حقوقی زنان و شهروند درجه سوم به حساب آوردنشان در خاورمیانه می باشد.

این چیزی به غیر از اسلام نیست

توجیه گرایان اسلام می گویند شرایط زنان در ایران و کشورهای اسلام زده اسلام ربطی به اسلام ندارد. می گویند ما باید بین اسلام و اعمال دولت ها و جنبشهای اسلامی فرق قائل شویم. در واقع، اما، وحشیگری و خشونت بر علیه زنان و دختران چیزی غیر از اسلام نیست. بر اساس قرآن، برای مثال، زنان و مردان "زناکار" باید صد ضربه شلاق بخورند(۲۴۰۲ سوره نور). آنها که به واسطه "بی نزاکتی" گناهکار هستند باید "محبوس شوند تا بمیرند یا خدا برایشان راهی باز نماید" (۴۰۱۵ سوره النسا). "مردان سرپرستان زنان هستند" و زنان "خوب فرمانبردارند". مردان می توانند به زنانی که نافرمانی میکنند ابتدا هشدار دهند، سپس محبوسشان کنند و بعد کتکشان بزنند (۴۰۳۴ سوره النسا). "همسرانتان کشتزاران شما هستند، پس هر وقت که میخواهید به کشتزارتان وارد شوید" (۲۰۲۳ سوره البقرا). حجاب در قرآن ترویج شده است: "ای پیغمبر! به همسران و دخترانتان و زنان مومن بگو که خودشان را پیشانند" (۳۳۰۵۹ سوره خاندان).

توجیه کنندگان اسلام می گویند که این آیات اشتباه تعبیر شده اند و در اسلام برابری زن و مرد وجود دارد و اسلام به حقوق زنان احترام میگذارد! آنها در مورد آن آیه قرآن که اجازه میدهد زنان مورد خشونت قرار بگیرند، می گویند "اسلام تنها بعد از تذکر و محبوس کردن به عنوان آخرین راه، خشونت بکار میبرد. بدلیل اینکه مردان در آنموقع زنانشان را بی رحمانه میزدند، این مانعی است برای مردان که زنان را با رحم بیشتری بزنند" (به نقل از زنانی که تحت حاکمیت اسلام زندگی میکنند، برای زنان قرآن را می خوانند، ۱۹۹۷). در یکی از سایتهای اینترنتی "برابری در اسلام"، این آیه به این صورت توضیح داده شده است: "در بدترین حالت، و در مواقع ای که خطر بزرگتری مثل طلاق وجود دارد، به شوهر اجازه داده می شود که به طور خفیفی و به شکلی که هیچ صدمه جسمی وارد نشده و جای آن روی بدن معلوم نباشد همسرش را بزند. در برخی مواقع ممکن است لازم شود که توجه زن را به جدی بودن رفتار نامعقولش جلب کرد!" یا برای مثال در همان سایت اینترنتی گفته شده است "اسلام به نقش زنان به عنوان مادر و همسر و به عنوان یک نقش ضروری و مقدس احترام می گذارد. شاید این توضیح این مسئله باشد که چرا یک زن مزدوج مجبور است موافقت شوهرش را جلب کند تا بتواند در بیرون از خانه کار کند. هرچند که هیچ حکمی در اسلام کار کردن زن را اگر لازم باشد ممنوع نمی کند مخصوصا در شرایطی که شغل مورد نظر منطبق بر طبیعت زن بوده و جامعه به آن بیشتر نیاز داشته باشد!"

در واقع، این تعبیر "فمنیستهای اسلامی" و توجیه کنندگان اسلام توهین به شعور انسانهاست و نمی تواند جدی گرفته شود. اسلام خیلی بیشتر از اینها فاجعه به بار آورده، زنان را کشته و قتل عام کرده که با این دفاعیات مسخره بتواند توجیه،

انکار، لاپوشانی یا بازتعبیر شود. به این دلیل هم هست که حتی این توجیه کنندگان هم نمی خواهند با اعمال شرم آوری که اسلام در جهان مرتکب شده است تداعی شوند و مجبورند آن را بازتعبیر کنند! زن ستیزی نمی تواند به طرفداری از زن تعبیر شود همانطور که فاشیسم و آپارتاید نژادی نمی تواند به طرفداری از بشر تعبیر شود. اینها توجیهاات پوچ دولتها و جنبش های ارتجاعی اند که در حفظ قوانین و احکام اسلامی منفعت می برند و یا مرتجعینی که می خواهند به عقاید و مذهبشان حقانیت ببخشند. هیچ چیزی اما نمی تواند این واقعیت را پنهان کند که اسلام نیز مانند سایر مذاهب دیگر، زن ستیز و در تناقض با حقوق زنان و استقلالشان می باشد.

اسلام سیاسی جنبش ارتجاعی معاصر است

کسانی نیز هستند که می گویند اسلام را نمی توان به خاطر وضعیت زنان در کشورهای اسلام زده مقصر دانست. مدافعانی مانند جکی بالارد، نماینده سابق پارلمان انگلیس که در حال حاضر در ایران زندگی میکند می گوید، مقصر دانستن مذهب برای پامال شدن حقوق زنان در کشورهایی مانند ایران "تحت لوای نگرانی برای حقوق بشر" مثل این می ماند که "مذهب پروتستانت را در انگلستان و کاتولیک را در مکزیک دلیل خشونت خانوادگی بدانیم" و یا اینکه "پدوفیلیا را از نشانه های فرهنگ غرب یا مسیحیت" بشماریم. اینها مزخرف گویی خانم جکی بالارد است. اسلام در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه یک قدرت سیاسی است و نمی توان آن را با مذهب پروتستانت در انگلستان مقایسه کرد. انجیل قانون کشور انگلیس نیست در حالیکه قرآن قانون ایران است. انجیل قانون اساسی یا حکم جزایی انگلستان نیست و توسط دادگاهها و پلیس و پاسدار هم مورد اجرا قرار نمی گیرد، در حالیکه در ایران هست و به اجرا در می آید. و دقیقاً به همین دلیل است که اسلام و نه به عنوان مثال مسیحیت در معرض بحث در رابطه با حقوق زنان در قرن ۲۱ می باشد. هدف اسلام در قدرت سیاسی (اسلام سیاسی) - که همانقدر یک ایدولوژی سیاسی است تا یک مذهب - تشکیل حکومتها و احکام اسلامی است و به همین خاطر به گرفتن قدرت نیاز دارد. این قدرت سیاسی است که به اسلام امکان داده است که در بعد وسیعی اینچنان فاجعه ببار بیاورد. اسلام سیاسی جنبش ارتجاعی معاصر است که آلترناتیو راست در زمان جنگ سرد و نیز نتیجه شکست ناسیونالیسم عرب بوده است. مشخصاً در ایران، اسلام سیاسی برای شکست انقلاب ۱۹۷۹ در مقابل چپ و به عنوان ابزار جنگ سرد و بخاطر سنتهای اسلامی و ضدیت با "غرب زدگی" که در اکثریت بخش روشنفکران جامعه بود، به میدان آمد. در ایران بود که جنبش اسلامی به نیروی سیاسی قابل توجه ای تبدیل شد و برای قدرت سیاسی رقابت نمود. این به معنی آن بود که زن ستیزی در اسلام، قدرت، قانون، دادگاه، گروههای ارتش و پلیس، گله های پاسدار، بسیجی، خواهران زینب و حزب الله را در اختیارش گرفت تا قوانینش را اجرا کند. در ایران با تیغ به زنان حمله می شد و به صورتشان اسید پاشیده می شد، بسیاری از آنان زندانی و کشته شدند تا رژیم اسلامی در ایران توانست حجاب اجباری را تحمیل کرده و احکامش را پایه گذاری کند.

علیرغم این واقعیتها، این توجیه گرایان می گویند زنان در ایران "آزادیهایی دارند که بسیاری از زنان در غرب از آنها محرومند" (به نقل از جکی بالارد)! بر اساس این نسبیت فرهنگی راسیستی، انگار زنان در ایران نمی توانند انتظار آزادیهای جهانشمول را داشته باشند و اینطور وانمود می کنند که آنها اصلاً این آزادیها را نمی خواهند! آنها می گویند که ایران یک جامعه اسلامی است و این خود فرهنگ و "انتخاب" مردم است. در واقع آنها فرهنگ جمهوری اسلامی که بر مردم تحمیل شده است را فرهنگ کل مردم جا می زنند. در ایران علیرغم سرکوب، مقاومت وسیع ای بر علیه اسلام

و دولت‌ش از طرف مردم در جریان است. آنها ایران را اسلامی می‌نامند و ما را متهم به توهین به "اعتقادات مردم" می‌خوانند تا مانع محکومیت اسلام و اسلام سیاسی شوند. آنها ایران را اسلامی می‌نامند زیرا می‌خواهند اسلامی باشد. هر چند که این واقعیت ندارد، حتی اگر تک تک کسانی که در ایران زندگی میکنند اعتقادات ارتجاعی داشته باشند هنوز دفاع از موقعیتی که زنان در آن اسیرند غیر قابل قبول است. اگر همه به برتری نژادشان معتقد باشند آیا این می‌تواند از نظر ما قابل قبول باشد؟ احترام به حق آزادی بیان مردم، اعتقاد، مذهب و لامذهبی یک چیز است، اما این به معنی آن نیست که ما به همه اعتقادات حتی اگر زشت و فجیع باشند احترام می‌گذاریم. قطعاً انسانها باید مورد احترام قرار بگیرند اما این به معنی آن نیست که همه اعتقادات هم قابل احترامند. آیا ما باید به اعتقادات فاشیستی و نژاد پرستانه احترام بگذاریم؟

محکوم کردن اسلام و اسلام سیاسی راسیسم نیست!

وقتی ما اسلام و اسلام سیاسی را افشا و محکوم میکنیم و از حقوق جهانشمول زنان دفاع میکنیم، آنها می‌گویند که این راسیسم است و دارد اذیت و آزار بر علیه مسلمانان را دامن میزند. این بحثی است غیر منطقی. مورد نقد قرار دادن عقاید، راسیسم نیست. آیا این راسیسم است که عقاید فاشیستی، ناسیونالیستی، پرو-سرمایه داری، مردسالارانه و مذهبی را نقد کنیم؟ آیا انتقاد از فاشیسم، ناسیونالیسم یا راسیسم به اذیت و آزار فاشیستها، ناسیونالیستها و راسیستها دامن می‌زند؟ اگر من کار کودکان را مورد انتقاد قرار دهم به این معنی است که من آزار کودکان را ترویج می‌کنم؟ این فغانهای رقت انگیز مرتجعینی است که می‌خواهند مدافعان حقوق زنان را به سکوت واداشته، آنها را بترسانند، پاسیوشان کرده و به تسلیم وادارشان کنند. راسیسم ریشه در سرمایه داری داشته، در جامعه وجود دارد و هیچ ربطی به انتقاد از اسلام ندارد. مگر غیر مسلمانان با راسیسم مواجه نمی‌شوند؟ مخالفت با خشونت بر علیه حقوق زنان در کشورهای اسلام زده در خدمت راسیسم نیست، به همان میزان که مخالفت با صهیونیسم ما را ضد یهود نمی‌کند. اینها نقد ما را ستیز با فرد اسلامی (اسلام فوییا) می‌نامند. اینها خضعباتی بیش نیستند. برای مثال بیگانه ستیزی و "هموفوییا" (همجنسگرا ستیزی) تنفر از افراد _ خارجیان و همجنس گرایان _ است. نمی‌شود "عقیده" ستیزی را با "افراد" ستیزی یکی کرد. در واقع این راسیسم است که فرض شود همه کسانی که در خاورمیانه به دنیا آمده و زندگی می‌کنند از اسلام و اسلام سیاسی پشتیبانی می‌کنند و این دولتها و جنبشهای شرم آور نماینده زنان و مردم هستند، زنانی که در واقع اولین قربانیان اینها هستند. برچسپ زدن به فعالین حقوق زنان به عنوان راسیست اقدام ابلهانه ای جهت توجیه وضعیت زنان تحت حاکمیت اسلام و اسلام سیاسی و انکار حقوق و آزادیهای جهانشمول زنان و مردمی که در خاورمیانه و ایران زندگی می‌کنند است. آنها این چیزها را عنوان می‌کنند زیرا خواهان بقا اسلام اند. آنها می‌خواهند آن را توجیه کنند چون در حفظ مذهب و اسلام سیاسی نفع دارند. یا در "بهترین" حالت، معتقدند که زنان در ایران و خاورمیانه نیمچه انسانند و در واقع از اینکه جداسازی می‌شوند، حجاب روی سرشان می‌کشند، سنگسارشان می‌کنند، شلاقشان می‌زنند لذت می‌برند. مانند اسلام، اسلام سیاسی نیز با حقوق زنان در تناقض می‌باشد. بحث فقط بر سر بالا بردن آگاهی و بوجود آوردن رنسانسی که مذهب را از محیط عمومی بیرون کرده و نقشش را در زندگی اجتماعی مردم از بین ببرد (همانطور که با مسیحیت برخورد شد) نیست، بحث بر سر از بین بردن کامل اسلام سیاسی و دولتها و جنبش اسلامی هم می‌باشد. نمی‌شود اسلام را از اسلام سیاسی جدا کرد. برای دفاع از حقوق انسان باید با هر دو مقابله کرد. هر مصالحه ای با اسلام و اسلام سیاسی مصالحه بر سر حقوق زنان است.

در ۱۱ سپتامبر دنیا اسلام سیاسی را خوب شناخت. آن چیزی که در نیویورک اتفاق افتاد هر روز بر سر زنان و مردمی که زیر شمشیر اسلام زندگی می کنند اتفاق می افتد. در ۱۱ سپتامبر هیولایی که توسط دولتهای غربی بوجود آمده بود از کنترلشان خارج شد و حالا این دولتها میروند تا آن را کنترل کنند. آمریکا و دولتهای غربی فقط می خواهند بخشی از اسلام سیاسی را نگه دارند، آن بخشهایی را که در خارج از قلمرو منطقه می باشد. آنها هیچ مشکلی با این ندارند که اسلام سیاسی در منطقه وجود داشته باشد و به حکومت رعب و وحشتش ادامه دهد. اینجا جایی است که "فاندامنالیسم" (بنیادگرایی) مصرف خوبی پیدا می کند. فاندامنالیسم فرقی است بین اسلامی که از نظر غرب قابل قبول است و اسلامی که نیست. برای ما هیچکدام قابل قبول نیستند.

برای ماهایی که بر علیه اسلام و اسلام سیاسی مبارزه کرده ایم دوره پس از ۱۱ سپتامبر دوره مهمی است. همانطور که قتل عام زنان، مردان و بچه ها در نیویورک قابل قبول نیست، به همان میزان قتل عام در ایران، افغانستان و شمال عراق نیز قابل قبول نمی باشد. خلاص شدن از دست اسلام سیاسی پیش شرط هرگونه بهبود در وضعیت زنان و مردم در خاورمیانه می باشد. تاسیس دولت فلسطین و خاتمه دادن به محاصره عراق نیز ضروری است. خاتمه دادن به اینها زمینه را برای خدمت گیری اسلام سیاسی از بین می برد. جدایی مذهب از دولت، آموزش و پرورش و هویت شهروندی و تبدیل مذهب به امر خصوصی افراد نه تنها قابل تحقق می باشد، بلکه بعد از تجربه ایران، افغانستان و خاورمیانه به یک ضرورت تبدیل شده اند. جمهوری اسلامی ایران پایه اسلام سیاسی می باشد، تا حال سرنگونی آن توسط حمایتهای دول غربی به تعویق افتاده است. سرنگونی رژیم اسلامی در ایران به میزان قابل ملاحظه ای اسلام سیاسی را تضعیف می کند. این وظیفه ماست که افکار عمومی را به حمایت از جنبش مردم در ایران و خاورمیانه برای سکولاریسم، آزادی و برابری و حقوق جهانشمول و دور از هر دو قطب تروریسم آمریکا و اسلامی جلب کنیم.

قرن ۲۱ باید قرن رها شدن از دست اسلام سیاسی باشد. این اتفاق از ایران شروع خواهد شد.